

نقش سیاق در نظریه اصولی شیخ مرتضی انصاری

علی راد^{۱*}، فضل‌الله غلامعلی تبار^۲

۱. استادیار دانشکده الهیات پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. کارشناس ارشد تفسیر اثری دانشگاه قرآن و حدیث قم

(تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۲۴)

چکیده

مسئله اصلی این پژوهش تبیین و ارزیابی جایگاه و کاربرد سیاق در نظریه اصولی شیخ مرتضی انصاری است. وی ضمن پذیرش اعتبار سیاق در فرایند فقهت، از آن در استنباط حکم شرعی از گزاره‌های دینی و نقد فتاوی فقهی و استدلال‌های اصولی بهره گرفته است. شیخ انصاری در اعتبار سیاق به عنوان مستند حکم شرعی به ضوابطی چون وضوح دلالت، عدم تعارض با دلیل قوی‌تر و وحدت نزول قائل است. سیاق کلمات، جمله‌ها و آیات گونه‌هایی از انواع سیاق هستند که در تبیین‌ها و استدلال‌های شیخ انصاری ذیل آیات الاحکام امکان ردیابی دارند. تحدید دامنه معنایی، تصریح محذوف و استناد، از جمله کاربردهای سیاق در آثار شیخ انصاری به شمار می‌آیند.

واژگان کلیدی

آیات الاحکام، حجیت ظواهر، سیاق، شیخ مرتضی انصاری، قواعد استنباط، نظریه اصولی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. طرح مسئله

استناد به سیاق یکی از اصول رایج در محاوره‌های عرفی و از جمله قواعد فهم متن در کشف مراد گوینده است، و از آنجا که سیاق از قراین متصل و پیوند خورده به کلام به شمار می‌آید، به زبان خاصی اختصاص ندارد؛ قرآن از ظرفیت سیاق در معنارسازی و توسعه دلالتی و مفهومی آیات استفاده کرده است. این ویژگی همواره از عصر نزول، مورد توجه رسول خدا و مخاطبان قرآن بوده است و نمونه‌های روشنی از کاربرد سیاق در تبیین آیات وجود دارد. برای نمونه صحابی بزرگ، جابر بن عبدالله انصاری، با درنگ در روایت نبوی "قومی از اهل ایمان با شفاعت محمد ﷺ از آتش بیرون می‌آیند" در پاسخ به تعارض آن با آیه «وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا» (مائده: ۳۷) به آیه پیشین «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...» و بافت معنایی آیات استدلال می‌کند که مقصود از این گروه کافران هستند (اصفهانی، ۱۹۱۵: ۲۶۰) و هیچ تعارضی با روایت نبوی پیشین ندارد. سعید بن جبیر (۹۵ هـ ق) - از شاگردان امام سجاد (علیه السلام) - در مقام پرسش از نوع سوگند یاد شده در «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِیْ أَيْمَانِكُمْ» (بقره: ۸۹) ضمن توجه دادن پرسشگر به قرائت آیه پیشین آن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ»، منظور از لغو در قسم را استفاده ابزاری از سوگند برای حرام کردن حلال تفسیر کرده است، نه سوگند خوردن عادی و روزمره مردم (سیوطی، بی تا، ج ۲: ۳۱۱).

از نمونه‌های یاد شده چنین برمی‌آید که توجه به بافت معنایی آیات در فهم مراد، امر رایج و معهودی در عهد صحابه و تابعان بوده، هر چند در ظاهر از آن به عنوان سیاق یاد نشده است. از میان اندیشمندان مسلمان، نخستین کسی که این کلمه را به همین معنا به کار برده و به آن تصریح کرده، محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴ هـ ق) است. وی در کتاب

الرساله، بابی را تحت عنوان «باب الصنف یبین سیاقه معناه»^۱ گشوده و در آن به اختصار درباره دلالت سیاق سخن رانده و برای نمونه آیه «وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ» (اعراف: ۱۶۳) را مثال زده که مراد اهل قریه است (شافعی، بی تا: ۶۲). زرکشی از مؤلفان علوم قرآنی نیز دلالت سیاق را در تبیین مجمل و تخصیص عام و تقیید مطلق و تنوع دلالت، راهگشا می‌داند و براین مهم تأکید دارد که دلالت سیاق از بزرگ‌ترین قراینی است که مراد متکلم را می‌رساند و هر کس از آن غفلت کند، در موارد مشابه آن دچار اشتباه می‌شود و در مناظرات خود مغالطه می‌کند (زرکشی، ۱۹۵۷، ج ۲: ۲۰۰).

هر چند استفاده از قاعده سیاق در فهم هر متنی کاربرد دارد، کاربرد آن در تفسیر قرآن به‌ویژه آیات الاحکام و استنباط احکام شرعی بسیار کارآمد است و از آن می‌توان به عنوان قاعده‌ای در توسعه استنباط احکام شرعی از قرآن بهره جست؛ زیرا قرآن با ادبیات خاصی که دارد، با کمترین لفظ، بیشترین معنا را افاده می‌کند و توجه به سیاق، ما را به درک معانی دیگری فراتر از لفظ و عبارات سوق می‌دهد. فقیهان و اصولیان امامیه نیز همواره به ارزش و اهمیت دلالت سیاق در فهم و استنباط از آیات قرآن توجه داشته‌اند.

یکی از فقیهانی که در میراث مکتوب خود، از سیاق با تعابیر مختلفی از قبیل «سیاق»، «السیاق»، «مسوق»، «المسوق»، «مسوقه»، «المساق» و «سیقت»، استفاده کرده، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ هـ ق) است. مسئله اصلی این پژوهش تبیین و ارزیابی جایگاه و کاربرد سیاق در نظریه اصولی ایشان است؛

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. مراد شافعی در عبارت فوق آن است که این باب به آن دست روایاتی اختصاص دارد که سیاق آنها معنای روایت را مشخص می‌کند و به عبارت دقیق‌تر از طریق تشکیل خانواده حدیث و سیاق آنها، مفاد آن دست روایات روشن می‌شود.

۲. مفهوم سیاق

واژه سیاق مصدر ساق، يسوق از ریشه «س و ق» بوده و در اصل «سواق» است و حرف «واو» به دلیل کسره «سین» قلب به یاء شده است (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۸). این واژه به «رانندن» (راغب، ۱۴۱۲: ۴۳۶)، «فرستادن» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۰: ۱۶۶)، «برانگیختن بر حرکت از طرف پشت» (راغب، ۱۴۱۲: ۱۶۹) معنا شده است. در نگاه زیبایی در مفهوم کلمه "سیاق"، علاوه بر معنای رانندن، مفهوم تدبیر و اداره کردن در رانندن نیز حضور دارد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۲۲۸). برای نمونه در زبان عربی «سائق» به کسی گفته می‌شود که نظم و ترتیب شتران و حرکت منظم آنها را کنترل می‌کند و جمله «انساق الابل انسیاقا» به این معناست که شتران را در پی هم راند (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۰: ۱۶۸).

چنانکه اشاره شد، لغت‌شناسان برای سیاق، معانی متعددی را ذکر کرده‌اند و با وجود اینکه کلمه مذکور در دانش‌هایی چون تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه و ادبیات دارای کاربردهای فراوان است، تعریف‌های ارائه شده از آن دقیق و سنجیده نیست. گاهی در تعریف اصطلاحی، چنان توسعه داده شده است که هر نوع قرینه و دلیل دیگری را شامل می‌شود که بر مقصود گوینده دلالت کند. از میان تعریف‌های ارائه شده، به برخی می‌پردازیم. الف) مقصود از سیاق "هرگونه دلیلی است که به عبارات و کلماتی که قصد فهمیدن آن را داریم پیوسته و پیوند خورده است، خواه این نشانه‌ها لفظی باشد، مانند کلماتی که با عبارت متن یک سخن به هم پیوسته است یا نشانه‌های حالی باشد، مانند احوالات و شرایطی که سخن گوینده در آن فضا و با آن شرایط بیان شده است و ما را در فهم موضوع و مفاد لفظ مورد گفت‌وگو روشن می‌دارد" (صدر، ۱۴۰۵، ج ۱: ۹۰).

تعریف یاد شده به قدری گسترده است که مانع اغیار نبوده و شامل تمام قراین لفظی و حالی و حتی فراتر از آن دو می‌شود، در حالی که موارد به‌کارگیری این واژه در سخنان دانشوران تفسیر، به این اندازه عمومیت ندارد، زیرا قرینه سیاق در بیان آنان یکی از قراین متصل مستفاد از خود عبارت است (ربائی، ۱۳۸۲: ۵۰)؛

ب) سیاق قرینه است که همراه کلمه بوده و همانند چتری بر آن سایه افکننده و احاطه دارد و بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان به فهم صحیح معنا دست یافت (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۴: ۲۴۶). در این تعریف به سیاق یک سخن و کلمه توجه شده، ولی به سیاق عبارات و جمله‌ها توجه نشده است؛

ج) سیاق نوعی خصوصیت و فضای معنایی است که از قرار گرفتن کلمات و جملات در کنار یکدیگر به دست آمده و در مفهوم واژگان یا عبارات تأثیرگذار است (سلوی، بی‌تا: ۶۲-۷۸؛ اسعدی، ۱۳۸۹: ۶۴؛ بابایی، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

به نظر می‌آید این تعریف دقیق‌تر از تعریف‌های دیگر باشد، زیرا تنها قراین پیوسته و متصل لفظی کلام را شامل می‌شود و قرینه‌های منفصل لفظی یا متصل و منفصل غیر لفظی (نظیر قرینه‌های حالیه و مقالیه) را شامل نمی‌شود. پس سیاق چینش خاص کلمات یک جمله یا جمله‌های مرتبط به یک موضوع در یک کلام است که زمینه ظهور سخن در یک معنای خاص و مقصود گوینده را فراهم می‌کند؛

۳. سیاق در علم اصول فقه

در علم اصول دلالت سیاق در بحث حجیت ظواهر مطرح شده و از آن به عنوان «دلالت الاقتضاء» یاد کرده‌اند که در برابر «دلالت التنبیه» و «دلالت الاشارة» قرار دارد. بعضی از اصولیان سه دلالت: اقتضاء، تنبیه و اشاره را زیر مجموعه دلالت سیاق دانسته‌اند (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱: ۱۸۴).

از جمله موارد معروفی که بحث از سیاق در علم اصول به کار رفته است، حدیث رفع است.^۱ بر اساس این حدیث، یکی از مواردی که در آن رفع تکلیف شده و مکلف مؤاخذه

۱. متن حدیث رفع چنین است: قال رسول الله ﷺ: "رفع عن امتی تسعة اشياء: الخطأ و النسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا اليه و الحسد و الطيرة و التفكير في الوسوسة". پیامبر خدا فرمود: از امت من ۹ چیز برداشته شد: خطا، فراموشی، آنچه بر آن وادار شوند، آنچه ندانسته انجام دهند، آنچه طاقت فرساست، آنچه به

نمی‌شود، گزاره «ما لایعلمون» است، یعنی در جایی که انسان چیزی را ندانسته انجام داد، تکلیفی بر او نیست و مسئولیت شرعی ندارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا رفع تکلیف، فقط در شبهات موضوعیه است یا شامل شبهات حکمیه هم می‌شود؟ برای نمونه اگر کسی یک لیوان شراب را به گمان اینکه آب است بخورد، بی‌شک به علت ندانستن مؤاخذه و عقاب ندارد، ولی اگر کسی می‌داند که آن شراب است، ولی نمی‌داند که خوردن شراب حرام است و آن را می‌خورد، آیا اینجا هم به علت ندانستن حکم مؤاخذه نمی‌شود؟ به عقیده برخی از اصولیان چون شیخ مرتضی انصاری، چنین کسی مؤاخذه می‌شود و جمله «ما لایعلمون» شامل جهل به حکم نمی‌شود. دلیل این استدلال، دلالت سیاق است، شیخ انصاری در این زمینه می‌نویسد: "جمله «ما لایعلمون» شامل جهل به حکم نمی‌شود، دلیل آن همان دلالت سیاق است که می‌گوید جمله «ما لایعلمون» در ردیف چند جمله دیگر مانند «خطا»، «نسیان»، «ما اکرهوا» و «ما اضطرروا» قرار دارد که همه درباره موضوعات است و شامل شبهه حکمیه نمی‌شود. بنابراین «ما لایعلمون» هم با توجه به سیاق، مانند آنها است". بنابراین «ما لایعلمون» هم با توجه به سیاق حدیث رفع، که به این سیاق در اصطلاح سیاق جملات گفته می‌شود، مانند فقرات دیگر حدیث، مختص به شبهات موضوعیه می‌باشد" (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۳۵۶).

همچنین شیخ انصاری در بحث حکم حرمت نگهداری مجسمه در مقام جواب از جواز نگهداری، در ابتدا ادله حرمت نگهداری را بیان می‌کند و در ادامه می‌نویسد: "در دلالت ادله اشکال وجود دارد: اما در مورد دلیل اول صحیحه محمد بن مسلم که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد حکم تمثال درخت و خورشید و ماه سؤال کردم، امام در جواب فرمودند: "لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مِنَ الْحَيَوَانَ" : تا مادامی که چیزی از حیوانات نباشد،

آن ناچارند، حسد، فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در جهان آفرینش است تا به لب و زبان نیاورند (تحف العقول: ۸۵ و سائل الشیعه: ۳۶۵).

اشکال ندارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۷: ۳۹۰) باید گفت که آنچه ممنوع شده، پیکره تراشی است و وجود پیکره مبعوض نیست که رفع آن واجب باشد. آری، ملازمه میان آن دو (از نظر حکم) از دلالت سیاق دلیل اول فهمیده می‌شود ("انصاری، ۱۴۱۵، ب، ج ۱: ۱۹۳) و مقصود شیخ انصاری از سیاق، همان طوری که خود تصریح دارند، آن است که سؤال راوی از تمثال در صحیحۀ زراره "سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ تَمَائِيلِ الشَّجَرِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ" ظهور در آن دارد که مقصود اصلی راوی از این سؤال، فهمیدن حکم آن فعل و عملی است که به توده مردم تعلق گرفته که عبارت از "اقتنا و نگهداری" است. بنابراین عبارت "سَأَلْتُ ... عن تمائیل"، که همان سیاق روایت است، قرینه می‌شود که مقصود، تنها مبعوضیت ایجاد مجسمه نیست، بلکه هم ایجاد آن و هم نگهداری آن در نزد شارع مبعوض است. به این بیان که وقتی راوی از امام درباره شراب سؤال می‌کند، تنها مقصود او حکم ساختن شراب نیست، بلکه مقصود اصلی او شرب شراب است، زیرا ساختن شراب، مجسمه، عصیر عنبی مربوط به افراد خاصی می‌شود و باید جوری روایت را توجیه کرد که در مقام بیان حکم توده مردم باشد، نه فقط افراد خاصی از جامعه مقصود سؤال‌کننده باشد و ساختن مجسمه برای یک طیف خاص است، اما نگهداری آن شاید برای عموم باشد.

از آنچه بیان شد به دست می‌آید که بنا بر نظر شیخ انصاری، سیاق در مثال حدیث رفع و حدیث تمثال جزو لوازم عقلی نیست، بلکه مراد آن است که از سیاق (نوعی خصوصیت و فضای معنایی) قرار گرفتن جمله «ما لایعلمون» و جمله «لَا بَأْسَ...» در ردیف جمله یا جملات دیگر مانند «خطا»، «نسیان»، «ما اکرهوا» و «ما اضطروا» یا قرار گرفتن آن در جواب سؤال حکمی دیگر نظیر انحصار جریان حدیث رفع در شبهات موضوعیه و حرمت نگهداری مجسمه فهمیده می‌شود؛

۴. گونه‌های سیاق

قاعده سیاق که از قراین متصل و پیوند خورده به کلام است، در دلالت لفظها بر مقصود نقش دارد و مراد گوینده را برای شنونده روشن می‌کند. بر این اساس، از قرار گرفتن چند

واژه در ضمن یک جمله، سیاق کلمات پدید می‌آید. همچنین از درهم آمدن جملاتی که راجع به یک موضوع هستند و در یک مکان بیان می‌شوند، سیاقی به وجود می‌آید که آن را سیاق جمله‌ها می‌نامند. در مورد قرآن کریم، افزون بر توالی کلمات و جمله‌ها، گاهی دسته‌ای از آیات درباره یک موضوع وارد شده است، که سیاق آیات پدید می‌آید. شیخ مرتضی انصاری به تنوع گونه‌های کاربرد سیاق در آیات الاحکام توجه داشته است. از آنجا که این چند نوع سیاق از نظر اعتبار متفاوت هستند، در ادامه به تبیین و بررسی سه گونه از آنها می‌پردازیم.

۱.۴. سیاق کلمات

مقصود از سیاق کلمات، خصوصیتی است که از ردیف قرارگرفتن کلمات در ضمن یک آیه پدید می‌آید. این نوع سیاق از قوی‌ترین گونه‌های آن است، زیرا گوینده دانا به هیچ عنوان از واژگانی که با آنها جمله‌ای می‌سازد، مفهوم نامتناسب را اراده نمی‌کند. از این رو سیاق کلمات مورد قبول و استفاده قرآن پژوهان بوده است و تردیدی در اعتبار آن وجود ندارد و شیخ انصاری در مسئله ثبوت وصیت با شهادت اهل کتاب از این گونه بهره برده و فتوا داده است در فرض ضرورت و عدم تمکن از شهادت مسلمان عادل، با شهادت اهل کتاب عادل، وصیت ثابت می‌شود و دلیل ایشان قبل از اجماع، سیاق آیه شریفه " شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ..." (مائده: ۱۰۶) است که در آن واژه «آخِرَانِ» بر واژه «اثْنَانِ» عطف داده شده است و باید قید «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» در «آخِرَانِ» هم بیاید، پس در اهل کتاب هم عدالت شرط است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱۰۷ و ۱۰۸).

همچنین در کتاب الطهارة شیخ در معنایابی واژه «دین» ذیل آیه " وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ" (بینه: ۵) که در قرآن به معانی فراوانی به کار رفته است، از عطف کلمه دین بر صلوات و زکات استفاده

می‌کنند که مراد از دین، همان طاعت و بندگی است نه معانی دیگر (انصاری، ۱۴۱۵، د، ج ۲: ۱۳ و ۱۲)؛

۲. ۴. سیاق جمله‌ها

منظور از سیاق جمله‌ها، آن است که یک جمله از قرآن، قرینه‌ای برای جمله دیگر در همان آیه قرار گیرد و در تعیین مقصود از جمله دیگر مؤثر واقع شود یا یکی از معانی محتمل جمله را متعین کند. این نوع سیاق از دیر زمان مورد توجه کاوشگران علوم قرآنی بوده است و در فهم آیات، از آن مدد گرفته‌اند و شیخ انصاری در جواب از استدلال به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده: ۹۰) در نجاست شراب، ضمن استشهاد به دلالت سیاق جملات آن می‌نویسد: ادعای نجاست شراب با توجه به عطف «الميسر» بر «الخمر» و جمله بعدی «رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» که به منزله وصف می‌باشد، رد می‌شود، زیرا سیاق آیه نشان می‌دهد که مقصود از شراب و قمار در اینجا نفس آن دو نیست، بلکه مقصود استفاده‌ای است که از آن دو می‌شود؛ پس آیه به شهادت سیاق مفید استدلال برای نجاست شراب نمی‌باشد" (انصاری، ۱۴۱۵، د، ج ۵: ۱۶۴)؛

۳. ۴. سیاق آیات

الفاظ قرآن که به جمله، آیه و سوره تقسیم می‌شود، از نظر کوتاهی و بلندی بسیار متفاوت هستند و برخی مثل آیه دین (بقره: ۲۸۲) بیش از بیست جمله کامل را تشکیل می‌دهد و برخی از آیات مانند آیه شریفه «مدهامتان» تنها یک کلمه و جزیی از یک جمله است و در برخی از موارد آیات قبل یا بعد یک آیه و قرار گرفتن آیه مورد نظر در آن محل، فضای معنایی خاصی را به وجود آورده و سیاق این دسته از آیات در ظهور معنای آیه مورد نظر تأثیر گذاشته است. به عنوان مثال عده‌ای از فقیهان در دادن زکات به فقیر، عدالت را شرط دانسته‌اند و در مقام استناد، به آیه "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ" (سجده: ۱۸) تمسک جستند به این بیان که فاسق، در آیه در مقابل کافر قرار گرفته است، مراد از

فاسق غیر مؤمن است و از طرفی خداوند فاسق را به آتش جهنم عذاب می‌کند با اینکه در قرآن در آیه دیگر «لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» (تحریم: ۸) آمده است که خداوند مؤمنان را خوار نمی‌کند. شیخ انصاری با استمداد از سیاق آیات در مقام خدشه بر استدلال این گروه از فقها می‌نویسند: "این استدلال صحیح نمی‌باشد و مراد از فاسق در اینجا کافر است، زیرا به قرینه خلود در آتش جهنم که در آیه بعدی آمده است، نمی‌توان گفت که مراد مسلمانان می‌باشد" (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳۲۹)؛

۵. دلیل حجیت سیاق

دلیل اعتبار سیاق در کلمات و عبارات شیخ انصاری به حجیت ظواهر قرآن بر می‌گردد. به این بیان که سیاق برای کلام ظهور منعقد می‌کند و از بابت حجیت ظواهر الفاظ اعتبار دارد، همان طوری که در موارد متعددی شیخ انصاری اشاره بلکه تصریح کردند، نظیر: «أن الاستدلال إن كان بظاهر الآية (آية السؤال)، فظواهرها بمقتضى السياق إرادة علماء أهل الكتاب...» (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۸۹) یا در عبارت «و إن لزم مخالفة الظاهر في سياق الآية أو بعض ألفاظها» (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۲۸)؛ «رَبَّمَا يَشْكُلُ الاسْتِنَادَ إِلَى الرَّوَايَةِ مِنْ حَيْثُ إِنَّ ظَاهِرَ السِّيَاقِ إِرَادَةَ الْمَوْضُوعِ وَ الْفِعْلُ مِنَ الْمَوْصُولِ كَمَا فِي «مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ» وَ «مَا لَا يُطَبِّقُونَ» وَ «مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ»... اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ الظَّاهِرَ اخْتِصَاصَ الرَّوَايَةِ بِالشَّبْهَةِ فِي الْمَوْضُوعِ وَ هُوَ فِي مَحَلِّ مِنَ الْمَنْعِ» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۳۵۶) و «و هو الظاهر من السياق...» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳: ۶۲۲) و حجیت ظواهر الفاظ بر اساس بنای عقلا استوار است؛ عقلای عالم در محاورات و مکالمات و افاده مقاصدشان به یکدیگر، بر ظواهر کلمات اعتماد می‌کنند و به احتمالات خلافیه اعتنا نمی‌کنند، این سیره عقلاست لکن شیخ انصاری از این سیره تعبیر کرده است به اینکه عقلای عالم اصالة عدم القرینه جاری می‌کنند (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۲۸). از این رو هر زمانی که سیاق با ظهور قوی تری یا با نص درگیر شود، از اعتبار و حجیت ساقط می‌شود، چنانکه در ادامه این بحث خواهد آمد؛

۶. ضوابط استناد به سیاق

استناد به سیاق در استنباط حکم، از ضوابط معینی پیروی می‌کند. این کار باید با احتیاط کامل و با اندیشیدن بسیار صورت گیرد و نباید ذوق و سلیقه خود را بر آیه قرآن تحمیل کند والا دچار آسیب تفسیر به رأی می‌شود. با تتبع در کلمات شیخ انصاری، ضوابط استفاده از سیاق در فهم آیات چنین به دست آمد:

۱.۶. شفافیت دلالت

از آنجا که دلالت سیاقیه بر ظهور کلام استوار و شرط حجیت ظواهر آن است که دلالت آن بر مطلب شفاف و واضح باشد، به طوری که عرف از آن، همان معنای مستفاد را قصد کند و نیازی به کنار هم آوردن مقدمات عقلی غیر متفاهم عرفی در رسیدن به مقصود نداشته باشد. پس، شیخ انصاری در مسئله پاکسازی مسجد از نجاست، به حکم آیه شریفه «أن طهّرا بیّتی..» (بقره: ۱۲۵؛ حج: ۲۶) می‌نویسد: "سیاق آیه دلالت می‌کند که وجوب تطهیر مسجد از پلیدی‌ها، وجوب فوری است، زیرا بین وجوب تطهیر که منطوق آیه است (چون امر به تطهیر ظهور در وجوب دارد)، و بین فوریت وجوب (که مستفاد از ظهور سیاقی کلام است) ملازمه تنگاتنگی وجود دارد، به طوری که رابطه وجوب و فوریت مثل رابطه قید با مقید است که نمی‌توان آن دو را از هم جدا کرد و در ادامه شیخ ادعای کسانی را که قائل به تعارض در مقام شدند، بیان می‌کند و می‌نویسد: از استدلال به سیاق در آیه شریفه روشن می‌شود که در اینجا، جای تمسک به تعارض بین ادله فوریت وجوب ازاله و بین ادله وجوب موسع نماز در آیه شریفه «اقیموا الصلاة» (نور: ۵۶؛ روم: ۳۱) نمی‌باشد زیرا وقتی رابطه وجوب ازاله و فوریت آن، رابطه قید و مقید شده و از سویی دیگر به دلیل اجماع امامیه الغای مقید، یعنی اصل وجوب ازاله مسجد، ممکن نباشد، بنابراین نوبت به بحث از تعارض نمی‌رسد و بحث از تعارض بی‌فایده است (انصاری، ۱۴۱۵، د، ج ۵: ۲۲۸). نکته مهم اینجاست که شیخ در تنافی بین ادله وجوب ازاله و وجوب موسع نماز، به جای تعبیر از تراحم، به تعارض تعبیر کرده است و چنین می‌نویسد: "ومما ذکرنا یظهر

فساد التعارض بین ما دلّ علی فوریه الوجوب و ما دلّ علی عموم الوجوب لجميع أزمنة الواجب الموسّع ... مع أنّ التعارض لا یجدی فی المقام (همان). برخی نیز همین تعبیر را به کار برده‌اند: "کما أنّ بین مثل أکرم العلماء أو أکرم عالما و لا تکرّم الفساق، تعارض العموم من وجه، فکذلک بین مثل أزل النجاسة و صلّ أيضا هذا التعارض" (حلی، ۱۴۳۲، ۱۶۳). گرچه بعضی به شیخ در این تعبیر اشکال کرده و بیان کرده‌اند که «صحیح آن بود تعبیر به تزاحم را به کار می‌بستند، چون مکلف با توجه به آنکه وقت نماز وسیع است، قدرت امتثال هر دو را دارد. نظیر شهید صدر که نوشته است: حینئذ ینبغی أن نطبق قوانین باب التزاحم (صدر، ۱۴۱۷، ۴۰۲).

اما بعضی از بزرگان این تعبیر شیخ را چنین توجیه کرده‌اند که ملاک تعارض در مورد فوق حفظ شده است، به این بیان که میزان در تعارض، تنافی دو خطاب در جعل و تشریح است، خواه منشأ تنافی ضد یا نقیض بودن آن دو خطاب باشد و یا عدم وجود ملاک تشریح در هر دو خطاب با هم باشد و در مثال فوق وجود ملاک در هر دو طرف با هم محرز نیست (کمره‌ای، بی تا، ۲۴۸ و ۲۴۷).

اما صحیح در مقام آن است که گفته شود تعبیر به تزاحم یا تعارض متوقف بر مبنای اصولی ما در قول به امکان ترتب یا عدم امکان ترتب دارد. به این بیان که اگر ما قائل شدیم که تکلیف به ضدین ممکن است، لکن بودن یکی مشروط به عدم امتثال دیگری است، در آن صورت تعارضی بین خطاب صل و خطاب ازل وجود ندارد و نهایت امر آن است که مکلف در خارج با فرض اشتغال به نماز، قدرت به ازاله نجاست ندارد پس قانون باب تزاحم جاری می‌شود، اما اگر قائل به ترتب نشدیم، مورد از موارد باب تعارض به حساب می‌آید، زیرا لازمه اطلاق هر دو خطاب طلب ضدین می‌شود که محال است (صدر، ۱۴۱۷، ۴۰۱).

بنابراین باید دلالت سیاق بر مدعا شفاف و واضح باشد، به طوری که دور از ذهن و غیر عرفی نباشد، زیرا ممکن است مخاطب را به بیراهه بکشاند. از این رو شیخ انصاری، در

نظیر این موارد، استفاده از سیاق را، برای عدم وضوح و عدم دلالت شفاف سیاق، رد می‌کند؛

۲.۶. عدم تعارض با قرینه قوی‌تر

یکی از ضوابط اعتبار سیاق، عدم تعارض آن با دلیل قوی‌تر از خود است؛ در مواردی که «سیاق آیه» اقتضایی داشته باشد که با ادله قوی‌تری چون دلیل حاکم، اجماع، نص، اظهر و... تعارض پیدا کند، مفاد دلیل قوی‌تر مقدم بر دلالت سیاق است، زیرا، چنانکه مطرح شد، قاعده سیاق خود یک قرینه ظنی است و بر اساس ظهور کلام استوار است، نه آنکه از مدالیل عقلی و التزامی باشد، بنابراین در تعارض با نص یا اظهر، حجیت خود را از دست می‌دهد. از این رو شیخ انصاری در بحث خمس معادن با اینکه تصریح می‌کند که آیه خمس "وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ آئِنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ..." (انفال: ۴۱)، مقید به غنائم جنگی می‌باشد (زیرا این آیه در خلال و سیاق آیات قتال و جنگ واقع شده است) لکن به جهت نصوص وارده در تفسیر غنیمت به "تمام فواید و منافع" (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۴۵؛ حر، ۱۴۰۹، ج ۹: ۵۰۳)، و به استناد اجماع شیعه در این مسئله، سیاق مذکور را حجت نمی‌داند و حتی تأمل بعضی از فقها به جهت سیاق در مسئله را صحیح ندانسته است (انصاری، ۱۴۱۵، ط، ۲۶).

همچنین اگر سیاق آیه با دلیل اظهري تعارض کند، شیخ انصاری سیاق را حجت نمی‌داند؛ از این رو در آیه نفر "وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" (توبه: ۱۲۲) با آنکه سیاق آیات، کوچ کردن به سمت جبهه و بدیهی است که حرکت کردن به طرف جهاد به منظور فهم عمیق و اطلاع بر مسائل حرام و حلال و انذار مردم و تبلیغ آنها نیست، بلکه مراد از «تفقه» حصول بصیرت در دین به واسطه مشاهده آیات حق تعالی و پیروزی و غلبه دوستان حضرتش بر دشمنانش و سایر اموری است که در حرب و جنگ مسلمانان با کفار اتفاق می‌افتد که هریک از نشانه‌های بزرگی و حکمت خداوند است و قوم مجاهدان

پس از بازگشتشان به میان طائفه‌ای که در دیارشان مانده‌اند و به جهاد نرفته‌اند، به واسطه این آیات الهی و تسلط اولیای خدا بر دشمنان او (آنچه را که دیده‌اند، گزارش می‌کنند، پس تفقه و انذار از فوایدی است که بر «نفر» مترتب می‌شود، نه اینکه غایت برای نفر بوده است تا به وجوب آن، واجب شود. اما شیخ انصاری به برکت روایاتی که از اهل بیت عصمت در تفسیر آیه وارد شده است (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۲۹؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۱ و ۳۷۸) دست از ظهور سیاقی کشیده است و مفاد آیه را بر وجوب تحصیل علم و انذار حمل می‌کند و لام در «لینفقها» و «لینذروا» را لام غایت برای وجوب تحصیل فقه و علوم و معارف اسلامی می‌داند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۷۹).

ذکر این نکته باقی می‌ماند که کسی نباید به شیخ اشکال کند که چگونه در آیه نفر، سیاق دلالت بر کوچ برای جهاد دارد، در حالی که جمله بعدی در آیه، غایت را تحصیل علم می‌داند؟ زیرا مراد از «تفقه» در نظر شیخ، حصول بصیرت در دین است که به واسطه مشاهده آیات حق تعالی و پیروزی و غلبه دوستان حضرتش بر دشمنانش و سایر اموری که در حرب و جنگ مسلمانان با کفار اتفاق می‌افتد، محقق می‌شود و قوم مجاهدان پس از بازگشتشان به میان طائفه‌ای که در دیارشان مانده‌اند و به جهاد نرفته‌اند، به واسطه این آیات الهی و تسلط اولیای خدا بر دشمنان او، آنچه را که دیده‌اند، گزارش می‌کنند. پس تفقه و انذار از فوایدی است که بر «نفر» مترتب می‌شود، نه اینکه غایت برای نفر بوده است تا به وجوب آن، واجب شود.

به نظر می‌رسد که پذیرفتن این مطلب شیخ که سیاق آیه "لولا نفر... یحذرون" مربوط به نفر به سوی جهاد است، مشکل باشد، زیرا چه بسا مسلمانان در این جهاد شکست می‌خورند و پیروز نمی‌شوند، در آن صورت تفقه به این معنا حاصل نمی‌شود و از سوی دیگر واژه «لینفقها و لینذروا» ظهور ندارد که مقصود کسب فایده در کوچ کردن به سوی جبهه است، بلکه لام ظهور در لام غایت دارد، بنابراین مقصود کوچ کردن به سوی مدینه در محضر رسول خدا ﷺ برای تحصیل معارف الهی است و به عبارت روشن‌تر، مفاد

روایات مشخص نمی‌کند که غایت تحصیل علم است، بلکه غایت مذکور در خود آیه مشخص می‌کند که مقصود تحصیل علم است و توجیه شیخ، خلاف سیاق آیه است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹: ۴۰۴)؛

۳.۶. وحدت نزول

استشهاد به سیاق آیات در استنباط احکام شرعی، مشروط به احراز شرط وحدت نزول است؛ به این معنا که استناد به سیاق آیات قبل و بعد، در صورتی حجت است که مجموع آیات با هم و یکجا نازل شده باشند. اگر معلوم شود که آیه قبلی یا بعدی همراه با آیه مورد بحث نازل نشده است، نمی‌توان به سیاق آن آیات استناد کرد، چون شرط دلالت سیاق، پیوستگی کلام متکلم است و در اینجا آن پیوستگی وجود ندارد. آری می‌توان از آیات قبل و بعد به عنوان قرینه خارجی و از باب تفسیر قرآن به قرآن استفاده کرد، اما این گونه دلالت، دیگر از باب سیاق نخواهد بود. در آیات پیشین که شیخ انصاری به دلالت سیاق آنها در تبیین و استنباط حکم استشهاد کرده است، مثل آیه وصیت، نفر و سؤال، این شرط کاملاً رعایت شده است و آیات در یک زمان نازل شده‌اند. در نمونه‌های بعدی نیز این شرط مد نظر شیخ انصاری بوده است؛

۷. کارآمدی سیاق

استناد به سیاق قرآن به عنوان یکی از قواعد مهم در کشف مراد الهی از کارآمدی بسیاری در استنباط حکم از آیات الاحکام برخوردار است. این کارآمدی‌ها در استدلال‌های شیخ انصاری به سیاق، به بیان ذیل صورت‌بندی می‌شود.

۱.۷. تصریح محذوف

در شماری از آیات قرآن و احادیث، کلمه‌ای یا حتی جمله‌ای حذف شده است و می‌توان با استفاده از سیاق آیه آن را به دست آورد و از شکل تقدیر به شکل تصریح در آورد. هر چند توجیه بلاغی این حذف و تقدیر به کار انداختن فهم مخاطب در کشف محذوف

است، در توسعه مفهومی آیات و احادیث و به دنبال آن، توسعه استنباط احکام از آیات الاحکام و احادیث شرعی نیز مؤثر است.

شیخ انصاری در بحث استصحاب ذیل مضمرة زراره "قلت فإن حرك في جنبه شيء و هو لا يعلم قال لا حتى يستيقن أنه قد نام حتى يجيء من ذلك أمر بين و إلا فإنه على يقين من وضوئه و لا ينقض اليقين أبدا بالشك و لكن ينقضه بيقين آخر" (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۸) در اینکه جواب این شرطیه در «وإلا» چیست؟ می‌نویسد: "جواب محذوف می‌باشد و جمله بعدی «فإنه على يقين من وضوئه» قرینه برای حذف آن می‌باشد." در ادامه می‌نویسد: «در قرآن نظیر آن فراوان است» و مثال می‌زند به آیاتی همچون «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (طه: ۷)؛ «وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ» (زمر: ۷)؛ «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل: ۴۰)؛ «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷)؛ «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُسَوِّبُنَّهَا بِكَاْفِرِينَ» (انعام: ۸۹) و «وَإِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لهُ مِنْ قَبْلُ» (یوسف: ۷). شیخ انصاری در این گونه موارد که الفاظ در برابر معانی محدود می‌شوند و قرآن با حذف بخشی از کلام، قرینه‌ای را فراهم می‌کند، با استفاده از سیاق، محذوف را به دست می‌آورند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲: ۵۶۳)؛

۲.۷. معنا شناسی مفردات قرآنی

مفردات قرآنی، واژه‌های کلیدی در آیات به شمار می‌آیند که دستیابی به معنای دقیق و جامع آنها در استنباط حکم تأثیر گذار است؛ یکی از قواعدی که در تحصیل گوهر معنایی واژه‌ها به فقیه کمک می‌رساند، توجه به سیاق و بافت آیه‌ای است که واژه مد نظر در آن قرار دارد. در شماری از آیات با توجه به جملات قبل و بعد آیه، به معنای حقیقی واژه مذکور، می‌رسیم. برای نمونه در معناشناسی واژه «ابطال» در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (نساء: ۵۹)، سه قول مختلف در معناشناسی آن میان فقیهان و مفسران مطرح شده است:

الف) ایجاد بطلان در عمل صحیح و نهی از قرار دادن عمل به گونه‌ای که اثر صحیح بر آن مترتب نشود؛ ب) ایجاد عمل به صورت باطل، نظیر جمله معروف عرب «ضیق فم الرکیة»، یعنی از همان ابتدا دهانه چاه را تنگ بگیر و در آیه ابطال، خداوند نهی می‌کند از آوردن عواملی که سبب می‌شوند اعمال به طور صحیح واقع نشود و ج) مراد از ابطال عمل، قطع اعمال صحیح مثل قطع نماز در حین انجام آن است.

شیخ انصاری بعد از تقریر دیدگاه‌ها، جمله قبلی آیه "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ" را بر معنای اول شاهد می‌گیرد، زیرا به دنبال اطاعت از خدا و رسول خدا، نهی از ابطال اعمال بیان شده است و این تعقیب مناسبت دارد که ما ابطال را به احباط نظیر کفر معنا کنیم، زیرا ابطال به معنای احباط بامخالفت خدا و رسول خدا تناسب دارد، اما ابطال به آن دو معنای دیگر هیچ تناسبی با سیاق آیه ندارد (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲: ۴۹۰ و ۴۹۱)؛

۳.۷. استناد حکم شرعی

مفهوم برآمده از سیاق آیات شاید مستند حکم شرعی برای فقیه باشد، همچنین در رد و نقد فتاوی نیز می‌توان به دلالت سیاقی آیه استناد کرد. شیخ انصاری به فراست تمام، از کارآمدی سیاق در این دو عرصه به خوبی بهره گرفته است که در ادامه نمونه‌های اثباتی این مدعا تبیین می‌شود.

۱.۳.۷. مواظبت ولی از بچه در ترک محرمات

ولی طفل مکلف است که اعضای بدن طفلش به آیات الهی برخورد نکند. در آیه شریفه مس "لا یمسّه الا المطهرون" (واقع: ۷۹) درباره اینکه مقصود آیه چیست، چندین نظریه وجود دارد. شیخ انصاری در کتاب الطهارة می‌نویسد: "سیاق آیه در مقام احترام به قرآن می‌باشد، زیرا آیه «لا یمسه الا المطهرون» به قرینه آیه قبلی «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ» و به قرینه آیه بعدی که می‌فرماید: «تنزیل من رب العالمین» مشخص نشانگر عظمت قرآن است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۰۷).

همچنین به قرینه سیاق آیه که سخن گفتن با کفاری است که هیچ ایمانی به ارزش و شرافت قرآن نداشتند، خداوند در این آیات در مقام بیان عظمت و نکوداشت قرآن کریم است (صدر، ۱۴۰۸، ج ۴: ۳۱۶). خصوصاً که نهی در اینجا از جمله خبریه استفاده می‌شود، در نتیجه درخواست عدم تماس، گرچه از مکلفان است، مطلوب شارع اعم است و مس شامل غیر بالغان نیز می‌شود و واجب است این عمل در خارج محقق نشود. بنابراین آیه بر وجوب منع از هر کسی که قصد ایجاد این عمل نامطلوب شرع را دارد، ولو آن شخص طفل باشد، دلالت می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵، د، ج ۲: ۴۱۱ و ۴۱۲)؛

۲.۳.۷. عدم دلالت آیه سؤال بر حجیت خبر واحد

عده‌ای از معاصران برای حجیت خبر واحد ثقه به آیه سؤال "فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷) استدلال کرده‌اند؛ به این بیان که وجوب سؤال، مستلزم وجوب قبول جواب است، زیرا در غیر این صورت سؤال لغو و بی‌اثر می‌ماند، وقتی قبول جواب واجب شد، قبول هر آنچه که سؤال از آن هم صحیح باشد، واجب است، زیرا سؤال دخالتی در آن ندارد، پس قول راوی ثقه صحیح است. یکی از اشکالات شیخ انصاری به استدلال مذکور این است که سیاق آیه در مورد سؤال از دانشمندان یهودی در مقام معرفت و شناخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در شناخت پیامبر که یکی از اصول دین محسوب می‌شود، کمتر از علم حجیت و اعتبار ندارد، در حالی که بحث از حجیت خبر واحد، بحث از ظنون معتبره است و از سوی دیگر جمله «ان کنتم لاتعلمون» ظهور دارد که وجه در سؤال تحصیل علم است، بنا براین آیه سؤال، به برکت سیاق (صدر و ذیل آیه) و شأن نزول آیه، اجنبی از بحث حجیت خبر واحد است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۳۲)؛

۳.۳.۷. حرمت تسلط کافران بر مسلمانان

عده‌ای از فقها برای بطلان بیع عبد مسلمان به کافر به آیه شریفه "وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا" (نساء: ۱۴۱) استدلال کردند؛ به این بیان که فروش عبد مسلمان به کافر، از مصادیق جعل سبیل کافر بر مسلمان است و خداوند متعال در آیه مذکور این سبیل

را نفی کرده است. شیخ انصاری در مقام نقد این استدلال می‌نویسد: "از آنجا که سیاق آیه ابای از تخصیص دارد و ارتکاب تخصیص با سیاق آیه که در بیان نفی جعل تا ابد می‌باشد (مقصود ایشان از سیاق ملاحظه این فقره از آیه با دو فقره قبلی همین آیه یعنی "قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْذِ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ" و "فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ" می‌باشد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۱۱۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۷۷) و این نفی جعل سبیل به جهت احترام مسلمان است، بنابراین مراد از سبیل در آیه، سلطنت است و در مورد بحث، کافر را به فروش عبد مجبور می‌کنیم، از این رو سلطنت واقع نمی‌شود" (انصاری، ۱۴۱۵، ب، ج ۳: ۵۸۱-۵۸۶). روشن است که حکم به صحت معامله کافر در صورت خریدن عبد، به ضمیمه اجبار حاکم به فروش این عبد، دیگر مصداق تسلیط نیست؛

۴.۳.۷. چگونگی تقسیم اموال میت

شیخ انصاری در مسئله نهم از مبحث ارث، این مسئله را مطرح می‌کند که اگر مدیون بمیرد و عبدی داشت که با او قرارداد بسته بود تا تجارت کند و در ازای پول تجارت او را آزاد کند، در صورت موت مولی آیا عبد آزاد می‌شود یا اینکه در حکم مال میت است و بین بدهکاران تقسیم می‌شود؟ عده‌ای از فقها از آیه وصیت "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ... وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكَدَّ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَدَّ وَوَرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلِأُمَّهُ التُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ... (نساء: ۱۱) استفاده کردند که ورثه، مالک عبد هستند و استحقاق عبد را دارند و آنها بین بدهکاران تقسیم می‌کنند. شیخ انصاری در نقد این استدلال می‌نویسد: "سیاق آیه در بیان کیفیت قسمت است و مالکیت ورثه را مفروغ عنه گرفته است، نه اینکه در مقام تأسیس حکمی به نام اصل تملک ورثه باشد، بنابراین آیه در جایی کاربرد دارد که اصل تملک مسلم باشد، نه اینکه بخواهید با این آیه تملک ورثه را ثابت کنید ... و سیاق این آیه مثل سیاق آن دسته ادله‌ای است در بیان چیزهایی که بعد از مرگ از اموال انسان خارج می‌شود که در ابتدا دین سپس وصیت و در مرحله سوم ارث

خارج می‌شود (انصاری، ۱۴۱۵، ی، ۲۲۵). همچنین در ادامه بعضی از فقرات آیه شریفه را شاهد بر این سیاق قرار می‌دهد و می‌فرماید: جمله «وَوَرِثُهُ أَبَوَاهُ» دلیل می‌شود که جمله «لِأُمَّهِ الثُّلُثُ» و جمله «فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ» در سیاق بیان از کیفیت قسمت بین پدر و مادر است، نه در مقام بیان اصل ارث بردن ابویین از مال میت باشد (انصاری، ۱۴۱۵، ی، ۲۲۵)؛

۵.۳.۷. موضوعیت حرج در وجوب تیمم

شیخ انصاری در مسئله وضوی جبیره‌ای، کلام محقق خوانساری را با استشهاد به سیاق آیه تیمم رد می‌کند. محقق خوانساری بر این رأی است که وقتی بعضی از افعال وضو (اگر جبیره‌ای در بعضی از اعضای بدن مثل دست باشد) متعذر شود، امر به وضو سقوط می‌کند، زیرا مجموع افعال وضو یک تکلیف است نه اینکه تکالیف متعدد باشد و از طرفی ظاهر آیه تیمم شامل این فرض نمی‌شود، بنابراین در خصوص مقام باید به اصل تخییر مراجعه کرد، الا اینکه احوط در مسئله به برکت قاعده میسور و ما لایدرک جمع بین وضو و تیمم است. شیخ انصاری در اشکال نخست خود با درنگ در سیاق آیه (که در اینجا به سیاق آیه تصریح دارد و در اصطلاح به آن سیاق جملات گفته می‌شود) این مطلب مهم را یادآور می‌شود که اگر تنها به این فقره از آیه تیمم "فان لم تجدوا ماء فتيمموا" توجه شود، حق با محقق خوانساری است، لکن باید این فقره محل بحث از آیه با ملاحظه فقرات صدر و ذیل آیه "ما يريد الله ليجعل عليكم من حرجٍ ولكن يريد ليطهركم" مورد توجه قرار گیرد. در این صورت نتیجه چنین خواهد شد که مناط در شرعیت تیمم در آیه شریفه، همان حرج است خواه این حرج منشأ فقدان آب داشته باشد یا ضرر داشتن آب بر اعضا باشد یا حتی اگر استعمال آب برای بعضی از اعضای بدن ضرر داشته باشد یا چیز دیگر باشد، حکم وجوب تیمم خواهد آمد (انصاری، ۱۴۱۵، د، ج ۲: ۳۸۶-۳۸۸).

۶.۳.۷. تعارض اطلاق با سیاق "اقیموا الصلاة"

شیخ انصاری در بحث شک در شرطیت یا جزئیت بعضی از شرایط یا اجزای نماز، دلیل کسانی را که با تمسک به اطلاق آیاتی نظیر «اقیموا الصلاة» در فرض شک، به صحت نماز

بدون آوردن آن اجزا حکم می‌کنند، با استناد به سیاق آیه رد می‌کند و می‌نویسد: "تحقیق آن است که گرچه تمسک به اطلاق صحیح می‌باشد، لکن در امثال این موارد نمی‌توان به اطلاق تمسک کرد، زیرا سیاق آیه در بیان احکام نماز از حیث وقت و جوب نماز می‌باشد، بنابراین نمی‌توان مطلوبیت هر نمازی با این آیات ثابت شود، زیرا احوال این آیات نظیر اطلاقی است که در سیاق بیان احکام نماز بعد از فراغ از جهت نماز می‌باشد. مثل احکام جماعت و خلل و قضاء که اصلاً هیچ دلالتی در جزئیت و شرطیت ندارد" (انصاری، ۱۴۱۵، س، ۲۹۷).

این نکته در اینجا شایان ذکر است که شیخ انصاری در این مثال تعبیر به مسوقه دارد و عبارت ایشان این است: لأن إطلاق الصلاة في هذه الإطلاقات مسوقة لبیان حکمها من حیث وقت وجوبها فلا تفید مطلوبیة کل ما یسمی صلاة، فحالها کسائر الإطلاقات المسوقة لبیان أحكام الصلاة بعد الفراغ من بیان جهتها، كأحكام الجماعة و الخلل و القضاء و نحو ذلك (انصاری، ۱۴۱۵، س، ۲۹۷).

به نظر می‌رسد که مقصود شیخ از تعبیر به «مسوقه» همان سیاق اصطلاحی (چینش کلمات یا جملات قبلی و بعدی که در مفهوم جمله یا کلمه مورد نظر نقش تعیین کننده دارد) نباشد، بلکه واژه «مسوقه» در اینجا به معنای مناسبت حکم و موضوع است از این رو به نظر می‌رسد که این نمونه مثالی برای بحث سیاق اصطلاحی نیست.

۸. نتیجه

در نظریه اصولی شیخ انصاری، سیاق به عنوان یکی از قواعد استنباط، جایگاه مهمی دارد. شیخ انصاری برای اعتبار سیاق ضوابط خاص معناشناسانه و اصولی قائل است که صحت مفهوم مستند به سیاق، مشروط به احراز این ضوابط در مقام استدلال به سیاق است، در غیر این صورت مفهوم به دست آمده از آیه حجت نیست و فاقد اعتبار شرعی در فتوا خواهد بود. کاربردهای متنوع سیاق در کلمات شیخ انصاری، نقش جدی این قاعده در توسعه استنباط حکم از آیات الاحکام را به روشنی اثبات کرده است.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن شعبه، حسن بن علی (۱۳۸۲). *تحف العقول*، قم، انتشارات آل علی علیه السلام.
۲. ابن منظور، محمد (۱۴۰۸ ه.ق). *لسان العرب*، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
۳. اسعدی، محمد و همکاران (۱۳۸۹). *آسیب شناسی جریان‌های تفسیری*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. اصفهانی، ابو نعیم (۱۹۱۵ م). *مسند ابوحنیفه*، ریاض، مکتبه الکواثر.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ه.ق). (أ) *مطرح الانظار*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۶. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (ب) *کتاب المكاسب*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۷. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (ج) *رسالة فی الوصایا*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۸. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (د) *کتاب الطهارة*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۹. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (ح) *کتاب الزکاة*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۰. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (ط) *کتاب الخمس*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۱. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (ی) *رسالة فی الموارث*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۲. _____ (۱۴۱۵ ه.ق). (س) *رسالة فی الموارث*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

۱۳. _____ (۱۴۲۸ ه.ق). *فرائد الاصول*، قم، انتشارات الاسلامی.
۱۴. بابایی، علی اکبر و همکاران (۱۳۷۹). *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ ه.ق). *المحاسن*، قم، دار الکتب الإسلامیه.
۱۶. حر عاملی، محمد (۱۴۰۹ ه.ق). *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۷. حسینی زبیدی، محمد تقی (۱۴۱۴ ه.ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر.
۱۸. حلّی، حسین (۱۴۳۲ ه.ق). *اصول الفقه*، قم، مکتبه الفقه و الاصول المتختصه.
۱۹. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ ه.ق). *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام*، بیروت، دار الفکر.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ه.ق). *مفردات ألفاظ القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان - داودی، لبنان - سوریه، دار العلم - الدار الشامیه.
۲۱. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۳). *هرمنوتیک و منطق فهم دین*، قم، مرکز حوزه علمیه.
۲۲. زرکشی، بدر الدین (۱۹۵۷ م). *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.
۲۳. سلوی، محمد العوا (۱۴۱۹ ه.ق). *الوجوه والنظائر فی القرآن الکریم*، بیروت، دار الشروق.
۲۴. سیوطی، جلال الدین (بی تا). *الدر المنثور*، بیروت، دار المعرفه.
۲۵. شافعی، محمد بن ادريس (بی تا). *الرساله*، بیروت، مکتبه العلمیه.
۲۶. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ ه.ق). *بحوث فی شرح العروه الوثقی*، قم، مجمع الشهد آیه الله الصدر العلمی.
۲۷. _____ (۱۴۱۷ ه.ق). *بحوث فی علم الاصول*، بیروت، دار الاسلامیه.
۲۸. _____ (۱۴۰۵ ه.ق). *دروس فی علم الاصول*، بیروت، دار المنتظر.

۲۹. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ ه.ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ ه.ق). *تهذیب الأحکام*، تحقیق: خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامی.
۳۱. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹ ه.ق). *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعه و النشر.
۳۲. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ ه.ق). *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام).
۳۳. قاسمی، محمد جمال الدین (۱۴۱۸ ه.ق). *محاسن التأویل*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۳۴. کمره‌ای، محمدباقر (بی تا). *اصول الفوائد الغریبه فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی*، تهران، مطبعه فردوسی.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ه.ق). *الکافی (ط-الاسلامیه)*، تهران، دارالکتب الاسلامی.
۳۶. محمدی، علی (۱۳۸۷). *شرح رسائل*، قم، دار الفکر.
۳۷. مظفر، محمد رضا (۱۴۳۰ ه.ق). *اصول الفقه*، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ ه.ق). *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).